

یادداشت روز



سینه خاتون

اول مرغ بود
یا تخم مرغ؟

لحن را درست کنیم، محتوا خودش می آید! گویا شعار امسال جشنواره فیلم کوتاه تهران همین بوده است. اما برای آنکه بدانیم بالاخره محتوا آمد یا خیر، در این متن همراه ما باشید.

داستان از جایی شروع شد که عمده فیلم های شرکت کننده در جشنواره امسال در راستای سیاستگذاری انجمن سینمای جوان به دنبال لحن و درک درست از سینمای روز دنیا بودند تا در سایه آن بتوانند، باکس های فیلمی خود را متنوع کنند. اتفاقی که بیش از همه چیز حالا مصنوعیت آن و فرم برساختگی آن تو ذوق می زند. دو سال و اندی است که از گوشه کنار می شنویم که سینمای ایران نیاز به تنوع ژانر دارد و پیرو آن مباحثی چون بومی سازی ژانر و اقتباس هم جان گرفته است. به همین صورت فیلمسازان نسل نوی ایران برای برآورده کردن این خواست سینمایی بیش از آنکه مواضع خود را با سینما مشخص کنند در صدد این هستند که در ژانری متفاوت از درام اجتماعی فیلم بسازند، نتیجه ای که این روزها روی پرده جشنواره شاهد هستیم، همین است نه فیلمسازی به سبک مولف! و متأسفانه این مسئله دیگر آن مثل اول تخم مرغ بود یا مرغ نیست که لازم و ملزوم یکدیگر باشند.

جریان کلی از این قرار است که خصوصاً در فیلم کوتاه، تمامی فصل های دیگر که در پی می آیند، همه و همه منتج و منتشع شده از یک ایده ناب هستند که مولف را با خودش درگیر کرده است، ایده ای که در هیچ قامتی به جز فیلم کوتاه قابل بازگویی و پرداخت نیست. با این وضع مسلماً یک جمله وزین از صادق هدایت که در زندگی رنج هایی است که روح آدمی را مانند خوره می خورد، نمی تواند ایده نابی برای شکل گیری یک فیلم باشد.

فیلم کوتاه و پرهزینه ناسوخ اثر اصغر عباسی - این جمله قصار به زیباترین شکل در سطور مکتوب شده صادق هدایت، رسالت خویش را انجام داده است، مگر اینکه کارگردان و یا مولف این بار بخواهد تعبیر و یا تفسیر نو و متفاوت تری از آن را که دغدغه امروز است به تصویر بکشد، و برای آن هیچ قابی جز فیلم و تصویر بازنمایان کننده خوبی برای آن نباشد! ساده تر اینکه در قامت فیلمسازی کوتاه ما قرار نیست که ژانری داشته باشیم و بعد برای آن به دنبال ایده ای باشیم که در قالب آن ژانر شکل بگیرد. آنچه که مشخص است حرکت بالعکس این است؛ یعنی اینکه ما ایده و یا رویکردی متفاوت به جریانی همیشگی داریم و پس از آن در این فکر می افتیم که بهترین لحن برای بازنمایان کردن آن چیست؟ فارغ از آنکه بخواهیم به اقتباس و یا بومی سازی آن به شکلی مهندسی شده ای برویم! جالب تر اینکه وقتی ایده ما، انعکاسی از جریان سیالیت یافته روز باشد، خواه ناخواه مولفه های بومی، ایرانی بودن و ... را نیز در خود خواهد داشت.

با این وصف آنچه که بیش از پیش جای خالی آن در نشست های تخصصی احساس می شد، نحوه ایده یابی و پرورش ایده در فیلمنامه کوتاه بود تا شاید دیگر در جشنواره های دیگر شاهد هیاهویی برای هیچ نباشیم.

همه ساز و کار یک جشنواره پربار در فیلم هایی است که نمایش داده می شود و عمده نمایش فیلم ها مخاطبان را در یک سکوت عمیق فرو برده است که این همه زحمت برای چه بود؟

نقدی بر فیلم کوتاه «پسر خورشید»

رازهای جهان خاکستری



سجادی حسینی باز یگر نقش پدر، در شیوه بازی خود همواره نوعی رخوت، ایستایی و فاصله گذاری در ادای کلمات پی در پی را لحاظ می کند و این موضوع در رابطه با اثر مذکور سبب شده تا علاوه بر یافتن وجهی مرموز در پرسوناژ، بیننده به صورت ناخودآگاه بر معانی ضمنی مطرح شده در فیلم، مکث بیشتری داشته باشد. از سویی دیگر این شیوه ایفای نقش و نوع استیصال جاری در آن، بیننده را در این فکر فرو می برد که تصمیم پدر مبنی بر پنهان کردن واقعیت های گزنده و به طبع آن قرار دادن فرزندانش در نوعی ناآگاهی خودخواسته، تا چا اندازه امری انسانی و درست است. پایان تراژیک گونه این فیلم، می تواند معنایی بیش از آنچه به نظر می رسد را در پی داشته باشد. به ویژه که مخاطب لحظه ای قبل، از دلیل اصلی علاقه پسر به داشتن تتو بر بدن آگاهی یافته و این پایان ملودراماتیک شاید اشاره ای تعمیم دهنده به سرنوشت و تقدیر محتوم جوان نابینا باشد.

نقدی بر فیلم کوتاه «اذان صبح به افق یزد»

مصائب تنهایی



تصویر کرده است. به گونه ای که حتی ارتباط او با صمیمی ترین دوستش تنها از طریق تماس تلفنی برقرار می شود. این نوع نشانه گذاری، سبب غنای بیشتر در میزان اثر گذاری سکانس پایانی شده است. هر چند به شکل و شیوه اجرایی نقطه پایانی ایراداتی وارد است و فیلم ساز می توانست با رها شدن از پایانی سانتیمانتال و ملودراماتیک، اثری یکدست تر را به مخاطب ارائه کند. تجربه تماشای آثار مختلف در جشنواره چهلیم نشان داده است در فیلم هایی که کارگردان اثر تاکید بیش از اندازه بر استفاده از تکنیک هایی به دور از منطق روایی داشته اند، علاوه بر سقوط فیلم به دسته آثار زیر متوسط، بیننده نیز اتصال حسی خود با اثر را از دست داده و راهی برای همراهی با آن نمی یابد. با توجه به رویکرد ویژه چهلمین جشنواره بین المللی فیلم کوتاه تهران به مقوله بومی گرایی و ژانر، «اذان صبح به افق یزد» از جمله معدود فیلم هایی است که در هر دو زمینه طرح شده، حاوی نکات ویژه ای است و از این نظر نیز می تواند مورد توجه قرار بگیرد.

محمد عرفان صدیقیان - «پسر خورشید» روایتگر قصه جوانی نابیناست که می خواهد بر بدن خود طرحی را تتو کند. اما این ماجرا تنها پوسته ظاهری این فیلم را شکل می دهد و در آن مسائلی از شرایط ویژه فرد نابینا طرح می شود که بسیار پرسش برانگیز بوده و قابلیت تعمیم دادن به افراد مختلف نوع بشر را دارد. راد پورجبار، کارگردان این اثر، برای بیان عصاره فکری خود در «پسر خورشید»، به درستی به سراغ داستانی ساده و البته بکر رفته است و از خلال مسیر پیشرفت داستان، اطلاعاتی به تماشاگر منتقل کرده که ذهن او را به تکاپو وادار می کند. فیلم به دور از اضافه کاری های معمول در بسیاری از فیلم های این دوره از جشنواره، اساس خود را بر دو شخصیت محوری پدر و پسر بنا کرده و از نوع رابطه میان آن دو، این پرسش برای مخاطب مطرح می شود که اساسا درک و دریافت ما از این جهان تا چه اندازه بر اساس واکنش دیگران است؟ فیلم ساز در تمام مدت زمان فیلم و با توجه به استراتژی درنظر گرفته شده، به تدریج اطلاعاتی را به تماشاگر منتقل می کند. از جمله اینکه پدر، با محدود کردن مرادده های فرزندش با جهان خارج، ضمن ایزوله کردن او در فضایی کنترل شده، حتی ساده ترین اطلاعاتی که حاوی خشونت هستند را از فرزندش پنهان کرده است. از جمله اینکه پسر نمی داند شیر حیوانی شکارگر بوده و اصلاً درک و دریافتی از واژه شکار ندارد. عدم آگاهی پسر از وقایع جهان پیرامونی اش و خصلت نابینایی، از او فردی آسیب پذیر و در نتیجه همدلی برانگیز برای تماشاگر ساخته است. به همین دلیل است که ضربه ناگهانی که در انتهای فیلم بر او وارد می شود، از قدرت تأثیر گذاری بالایی بر روی مخاطب بر خوردار است. فیلم ساز با نابینایی و «ندیدن» برخوردی استعاری گونه داشته و نوعی تعبیر مفهومی را در آن مستتر کرده است. به عبارت دیگر، ندیدن علاوه بر چشم سر می تواند برای یک فرد بینا نیز، به نحای مختلف صورت گیرد و او را دچار برداشتی اشتباه در رابطه با ماهیت اتفاق های پیرامونی اش کند. به علاوه «پسر خورشید» برداشتی دقیق از درونمایه رابطه عاطفی و عشق نیز به دست می دهد و آن را روای دیدن تصویری از معشوق تعریف می کند و این نگاه سوژ کتبیه به مفهوم «عشق» را کمتر در سینمای ایران شاهد بوده ایم. انتخاب باز یگران این فیلم نیز با ظرافت و ویژه ای صورت گرفته است. فرید

محمد عرفان صدیقیان - «اذان صبح به افق یزد» از شگفتی های چهلمین جشنواره بین المللی فیلم کوتاه تهران به شمار می رود. فیلمی لطیف، مفرح و بالحنی سرخوشانه، که با استقبال بسیاری از مخاطبان روبه رو شده است. این فیلم داستان پیرمرد تنهایی را روایت می کند که در ماه رمضان، هنگام اذان صبح خواب می ماند و به همین دلیل در جست و جوی چاره ای برای این ماجراست. نقطه شروع فیلم پرداختی ظریف دارد و در حکم یک کاشت برای برداشت نهایی در سکانس پایانی فیلم طراحی شده است. به علاوه شیوه تصویر کردن قصه، میزاسن ها و نوع دکوپاژ های صورت گرفته توسط زهره صباغیان نشان می دهد که او تلاش بسیاری برای کارگردانی این فیلم از خود به خرج داده است و در این زمینه استعدادی ویژه دارد. فیلم در عین حال که درامی پرکشش است، دارای موقعیت های کمدی فکر شده و لحنی یکدست است. فیلم ساز برای خلق لحظه هایی کمدی، به جهان داستانی اثر و منطق روایی قصه مبتنی بر تنهایی پیرمرد متکی بوده و جان مایه این لحظه ها را از ساحت درونی متن و چالش های پیش روی شخصیت جست و جو خلق می کند و به همین دلیل، چنین موقعیت هایی علاوه بر خنده گرفتن از مخاطب، در پیش روی درام نیز نقشی حیاتی دارد. فیلم ساز در پرداخت تصویری قصه ساده خود، دچار خودنمایی های تکنیکی و فرمی نشده و تنها دغدغه ارائه اتمسفری هماهنگ با جهان داستانی که ارائه کرده را داشته است. لهجه شیرین یزدی و بازی باورپذیر و ستایش برانگیز پیرمرد قصه نیز از نکاتی است که بیش از پیش سبب همراهی مخاطب با فیلم می شود. بررسی فیلمنامه «اذان صبح به افق یزد» و منطق درونی آن، می تواند در حکم یک کلاس درس برای هنرجویان ساخت فیلم کوتاه داستانی باشد. در این فیلم همه المان ها و مختصات روایی، در خدمت ایده مرکزی روایت شکل گرفته و بسط پیدا کرده اند. همچنین فیلم ساز موفق می شود تلاش های پیرمرد برای به موقع بیدار شدن هنگام اذان صبح و حسرت های حادث شده بر او در نتیجه به سرانجام نرسیدن خواسته اش را به گونه ای در متن، شیوه کارگردانی و بازی گرفتن از پرسوناژ پیرمرد بگنجاند که مسئله او به دغدغه مخاطب تبدیل شده و او برای آگاهی یافتن از پایان ماجرا با فیلم همراه شود. به علاوه، فیلم ساز عمداً به نشان دادن لحظه های تنهایی پیرمرد تاکید ورزیده و او را جدا افتاده از اجتماع و محصور در خانه اش